

من از مملکت بعیده شرق میآیم مملکتی که همیشه نور آسمان در آن طلوع نموده مملکتی که مظاهر مقدّسه از آن ظاهر شده که محلّ ظهور قدرت الهیه بوده و مراد و مقصود این است که بلکه انشاءالله ارتباطی مابین شرق و غرب حاصل شود محبّت الهیه جهتین را احاطه کند نورانیّت الهیه هر دو اقلیم را روشن نماید نفحات روح القدس جمیع را زنده کند لهذا تضرّع بدرگاه الهی میکنم که این شرق و غرب را یک اقلیم فرماید و این ادیان را یک دین نماید این نفوس را یک نفس کند جمیع بمنزله انوار یک شمس و امواج یک دریا گردند جمیع درختان یک بوستان شوند و کل اوراق و ازهار یک گلستان گردند حقیقت الوهیت وحدت محض است و مقدّس و منزّه از ادراک کائنات زیرا ادراک کائنات محدود و حقیقت الوهیت نامحدود چگونه محدود میتواند احاطه بغیر محدود نماید ما فقر محضیم و حقیقت الوهیت غناء صرف فقر بحث چگونه احاطه بغناء مطلق کند ما عجز صرفیم و حقیقت الوهیت قدرت محض عجز صرف چگونه تواند بقدرت محض پی برد کائناتی که مرکّب از عناصرند و همیشه در انقلاب و انتقال از حالی بحال چگونه میتوانند که تصوّر حقیقت را بکنند که حیّ قیوم و قدیم است یقین است که عاجزند زیرا چون در کائنات نظر میکنیم می بینیم که تفاوت مراتب مانع از ادراک است هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق نتواند مثلاً جماد هر قدر صعود کند ادراک عالم نبات نکند و نبات هرچند ترقّی کند حقیقت حیوان را ادراک نکند و از عالم سمع و بصر خبر نگیرد حقیقت حیوان هر قدر ترقّی کند از حقیقت انسان خبر نگیرد و قوّه عقلیه انسان را درک نتواند پس معلوم شد که تفاوت مراتب مانع از ادراک است و هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق را نتواند دقت نمایند که این گل هرچند ظریف است لطیف است معطر است در عالم نبات بدرجه کمال است اما ادراک حقیقت انسان را نمیکند سمع و بصر عالم انسان را تصوّر نتواند عقل و ادراک انسان را تحقق نمایند از عالم انسان خبر ندارد و حال آنکه هر دو حادث ولی تفاوت مراتب سبب عدم ادراک است زیرا رتبه انسان بلند و رتبه نبات پست است پس چگونه میتواند حقیقت بشریه ادراک حقیقت الوهیت نماید چگونه میتواند انسان محدود ربّ غیر محدود را ادراک کند شبههائی نیست که نتواند بتصوّر انسان نیاید زیرا آنچه بتصوّر انسان آید آن محدود است و حقیقت الهیه نامحدود ولی آن حقیقت الوهیت افاضه وجود بر جمیع کائنات فرموده مواهب او در عالم انسانی ظاهر انوار او در عالم وجود مانند آفتاب منتشر چون آفتاب را ملاحظه میکنید انوار و حرارتش بر جمیع اشیاء تابیده همین طور انوار شمس حقیقت بر کل تابیده نورش یکیست حرارتش یکیست فیضش یکیست و بر جمیع کائنات تابیده و لکن مراتب کائنات متعدّد است استعدادشان متفاوتست هر یک بقدر استعداد خویش از آفتاب استفاضه دارد سنگ سیاه پرتوی از آفتاب دارد اشجار پرتوی از آفتاب دارد حیوانات پرتوی از آفتاب دارد و بحرارت آفتاب تربیت شده آفتاب یکی است فیض یکیست ولی نفوس کامله بشریه مثل آئینه شمس بتمام قوّت در او اشراق نموده و کمالات آفتاب در آن ظاهر و آشکار میشود حرارت و ضیاء آفتاب در آن هویدا است بتمامه حکایت از آفتاب میکنند این مرايا مظاهر مقدّسه هستند که از حقیقت الوهیت حکایت میکنند مانند آفتابی که در مرآت ظاهر است و صورت و مثال آفتاب آسمانی در مرايا ظاهر است همین طور صورت و مثال شمس حقیقت در مرآت حقیقی مظاهر مقدّسه ظاهر و آشکار این است که حضرت مسیح میگوید الأب فی الابن مراد این است که آن آفتاب حقیقت در این مرآت ظاهر و آشکار است اما مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزل کرده و آمده در این آئینه جای گرفته زیرا حقیقت الوهیت را صعود و نزولی نیست دخول و خروجی نیست مقدّس و منزّه از زمان و مکان است همیشه در مرکز تقدیس است زیرا تغییر و تبدیلی از برای حقیقت الوهیت نیست تغییر و تبدیل و انتقال از حالی بحالی از خصائص حقیقت حادثه است در وقتی که در بلاد شرق اختلاف شدید بود و نزاع و جدال عظیم مذاهب و ملل با یکدیگر جنگ و جدال داشتند اجناس مختلفه با یکدیگر در بحث و نزاع بود در همچو وقتی حضرت بهاءالله از افق شرق

ظاهر گشت و اعلان وحدت فیوضات الهیّه و وحدت انسانیّه فرمود که جمیع بشر بندگان یک خداوندند و جمیع از فیض ایجاد الهی وجود یافته خداوند بجمیع مهربان است و جمیع را می‌پرورد بهر جنس باشد بهر نوعی بهر ملّتی مهربان است جمیع را رزق میدهد جمیع را می‌پروراند جمیع را حفظ میکند و با جمیع با الطاف معامله مینماید مادام که خدا بکل مهربان است ما چرا نامهربان باشیم مادام خدا با کل باوفاست ما چرا بیوفا باشیم مادام خدا با کل برحمت معامله میکند ما چرا به قهر و غضب معامله کنیم این است سیاست الهیّه البتّه اعظم از سیاست بشریّه است زیرا بشر هر قدر عاقل باشد ممکن نیست که سیاست او اعظم از سیاست الهی باشد پس ما باید متابعت سیاست الهیّه کنیم جمیع ملل و خلق را دوست داشته باشیم بجمیع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و ثمر یک درخت دانیم زیرا جمیع از سلاله یک خاندان از اولاد یک آدم امواج یک دریا جمیع سبزه یک چمن جمیع در پناه یک خدا نهایت این است که یکی علیل است باید معالجه نمود جاهل است باید تعلیم کرد در خواب است باید بیدار کرد بیهوش است باید هوشیار نمود وحدت عالم انسان را اعلام کرد و همچنین وحدت ادیان را زیرا جمیع ادیان الهیّه اساسش حقیقت است و حقیقت تعدّد قبول نکند حقیقت یکیست اساس جمیع انبیاء الهی حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکیست نهایت اینست که تقالیدی بمیان آمده آداب و رسوم و زوائدی پیدا شده این تقالید از انبیا نیست این حادث است بدعت است و چون این تقالید مختلف است سبب اختلاف ادیان شده اما اگر ما این تقالید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان الهی تحرّی کنیم یقین است که متحد میشویم و همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال کل در حقوق مساوی بهیچ وجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج بتربیت دارند اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه‌ئی نیست که امتیازی نخواهد ماند زیرا عالم انسانی مانند طيور محتاج بدو جناح است یکی اناث و یکی ذکور مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر است عالم بشر عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه خویش بازماند خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده جمیع را دو چشم و دو گوش داده دو دست و دو پا عطا کرده در میان امتیازی نگذاشته است لهذا چرا باید نساء از رجال پست‌تر باشند عدالت الهی قبول نمیکند عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور و اناثی نیست هر کس قلبش پاکتر عملش بهتر در نزد خدا مقبولتر خواه مرد باشد خواه زن چه بسیار زنان پیدا شده‌اند که فخر رجال بوده‌اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بود و مریم مجدلیّه غبطه رجال بود مریم امّ یعقوب قدوه رجال بود آسیه دختر فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت قرّة‌العین کوكب نورانی روشن بود در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجالند عالماند شاعرند واقفند و در نهایت شجاعت هستند تربیت نساء اعظم و اهمّ از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکنند اوّل معلّم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند

همین طور حضرت بهاء‌الله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند رجالاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تامّ بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد و بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقّق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و اناث منع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی به جنگ و جدال نشوند این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمیشوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقّت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره‌پاره گردد هیچ مادری راضی نمیشود ولو هر اوهاماتی بعنوان محبّت وطن و وحدت سیاسی وحدت جنس وحدت نژاد

و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهامات کشته شوند لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد

و از جمله تعالیمی که حضرت بهاءالله اعلان کرد این بود که باید دین مطابق عقل باشد مطابق با علم باشد علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم و هر دو بیکدیگر ارتباط تامه یابند این اصل حقیقت است و اما اگر مسئله‌ئی از مسائل دینی مخالف عقل باشد مخالف علم باشد آن وهم محض است چه قدر از این دریا‌های اوهام در قرون ماضیه موج زد اوهامات ملت رومان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها بود اوهامات ملت یونان را ملاحظه نمائید که اساس دین آنها بود و اوهامات مصریان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها بود اینها جمیع مخالف عقل مخالف علم لهذا حال واضح و آشکار گردید که اوهام بود ولی در زمانشان در نهایت تمسک بودند مثلاً مصریان قدما چون در نزد آنها ذکر صنمی از اصنام آنها میشد در پیش چشمشان معجزه‌ئی مجسم و حال آنکه یک پارچه سنگ بود پس ما باید از اوهامات بگذریم تحرّی حقیقت کنیم آنچه را که دیدیم مطابق حقیقت است قبول نمائیم و آنچه را علم تصدیق نمیکند عقل قبول نمیکند حقیقت نیست تقالید است این تقالید را باید دور بیندازیم و تمسک بحقیقت نمائیم و دینی را که مطابق عقل و علم است قبول کنیم و چون چنین شود بکلی اختلاف نماند و جمیع عائله واحده ملت واحد جنس واحد وطن واحد سیاست واحد احساسات واحد و تربیت واحد گردیم پروردگارا آمرزگارا این بندگان را پناه توئی واقف اسرار و آگاه توئی جمیع ما عاجزیم و تو مقتدر و توانا جمیع ما گنه کاریم و توئی غافر الذنوب و رحیم و رحمن پروردگارا نظر بقصور ما منما به فضل و موهبت خویش معامله کن خطاء ما بسیار است ولی بحر رحمت تو بی پایان عجز ما بسیار است ولکن تأیید و توفیق تو آشکار پس تأیید ده و توفیق بخش و ما را بآنچه سزاوار درگاه تست موفق نما دلها را روشن کن و چشمها را بینا نما و گوشها را شنوا کن مردگان را زنده فرما و مریضان را شفا بخش فقیران را غنی نما و خائفان را امنیت بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما و بنور هدایت روشن کن توئی مقتدر توئی توانا توئی کریم توئی رحمن و توئی مهربان